

در باور بیضایی، آنچه در
 رابطه با متون کهن از اهمیت
 فراوانی برخوردار است
 ظرفیت اقتباس‌کننده از این
 نوع متون است. زیرا اقتباسی
 می‌تواند مؤثر و مفید باشد که
 مضمون چنین متنی را در
 جامعه‌ی امروزی پیاده کرده
 و بتواند آن را با نیاز جامعه
 امروز منطبق کند

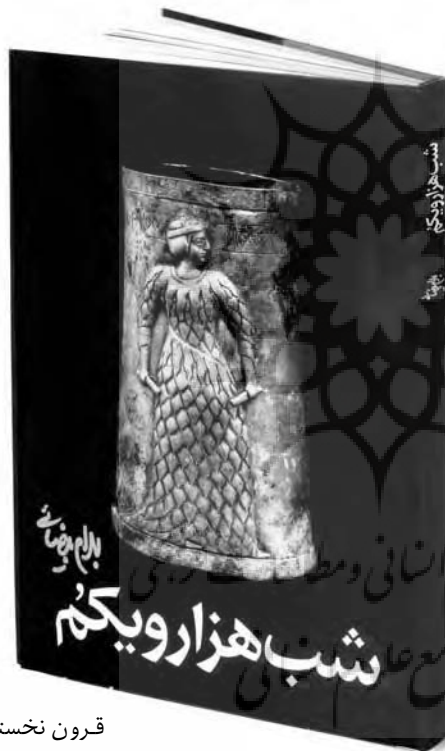


امروز منطبق کند. شب هزار و یکم بیضایی در سه بخش مجزا ارائه شده که هر بخش دوره‌ای متفاوت را دربر می‌گیرد. چنانچه بخش اول به دوره پیش از تاریخ و پیش از اسلام اختصاص یافته و ماجرای دو خواهر را در مواجهه با پادشاهی ستمگر به نام ضحاک (= اژی‌دهاک) بیان می‌کند، که برای رهایی هزار جوان، در طی هزار شب تلاش می‌کنند که با خواندن قصه‌ای در هر شب، مارها را بخوابانند. قصه‌ی نخست در بخش اول به نوعی حکایت شهرزاد^۱ قصه‌گوست که با اسطوره ضحاک آمیخته شده است. می‌دانیم که ضحاک در ادبیات پهلوی: azdahag، در اوستایی: azi-dahaka و در فارسی نیز اژدها و ضحاک نامیده می‌شود. در واژه اوستایی اژدهایی است با سه کله، سه پوزه و شش چشم که بر آن است تا جهان را از مردمان تهی کند، اما در این میان فریدون به مقابله با او برمی‌خیزد و او را از میان برمی‌دارد.^۲ این اژدها همانند پیشوه رویه‌ی سه سر Visvarupa در

ریشه‌های درخت کهن به چاپ رسانده است. آنچه در مورد آثار بیضایی می‌توان گفت، نگاه اسطوره‌ای بیضایی در آثارش می‌باشد. اما با نگاهی به این اثر می‌توان دریافت که نگاه بیضایی در شب هزار و یکم نگاه صرف اسطوره‌ای نیست و اسطوره با ماجرای تاریخی درهم آمیخته است. در باور بیضایی، آنچه در رابطه با متون کهن از اهمیت فراوانی برخوردار است ظرفیت اقتباس‌کننده از این نوع متون است. زیرا اقتباسی می‌تواند مؤثر و مفید باشد که مضمون چنین متنی را در جامعه‌ی امروزی پیاده کرده و بتواند آن را با نیاز جامعه

شب هزار و یکم

زهرا سعیدی



شب هزار و یکم

بهرام بیضایی

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

ساگارا، پنجه تتره، افسانه‌های یونانی است که در عصر ساسانی با عنوان هزار افسان پهلوی و در

قرون نخستین هجری به عربی اقتباس

شده و الف خرافه یا هزار افسانه نام گرفته است. الف خرافه نیز در دگرگونی بسیار و آمیخته شدن با داستان‌های ترکی، مصری، یهودی و... به صورت الف لیله و لیله درآمده است. داستان‌هایی از زبان زنی به نام شهرزاد برای شهریار شاهزاده ساسانی.

شب هزار و یکم متنی است نمایشی از بهرام بیضایی که در سال ۱۳۸۲ و در طی ۴۵ اجرا توانست علاقه‌مندان فراوانی را به خود جلب کند. بیضایی در راستای بررسی و توضیح این کتاب، اثری نیز به نام

هزار و یک شب یا الف لیله و لیله داستانی است بلند و تودرتو و به سخنی داستان در داستان.

این داستان امتزاجی است از افکار

بلند و در عین حال تجربه‌ای است پیش پا

افتاده که در درون ضمیر بشر نهفته است. این کتاب اثری است که از قرن‌ها پیش از آداب ملل قدیم شرق چون هندی، ایرانی، ترک و عرب بهره گرفته است؛ اثری که در طی قرن‌ها با دگرگونی‌های فراوانی در مضمون، تعداد داستان، شکل و ژانر ادبی و زبان به تدریج شکل گرفته است. این کتاب احتمالاً نخستین سرچشمه‌هایش وام گرفته از داستان‌های هندی کاسا تارث

داستان ضحاک به
 نظرم در منابع
 اساطیری ما به طور
 کامل بیان نشده
 است. شاید منابع
 اساطیری ما در
 طول زمان از بین
 رفته و نیمی از آن
 باقی مانده است



آثارش زبان خاصی دارد، زبانی که ویژه خود او است و عده‌ای نیز این زبان را زبانی بی‌تحرک می‌دانند:

شهرناز آری این بدترین کاریست که می‌کنم؛ و با این همه به است از بیکار نشستن و دیدن! کشت، به خون کشتگان تاکی برآوریم و بسوزند؟ درستاره دیده‌اند او را زمانی است؛ و ایرانشهر را از جادوی وی چاره نیست. پس نگین او را می‌سپیریم تا این تبه شاهی بگذرد و شامیران از میان برخیزد، و - شمارش آغاز شود! (ص ۱۹)

و یا:

ضحاک: مرا دادگری همین است که بر تخت بنشینم و جهان مرا پرستاری کند و باژ از همه جا مرا برسد در پای شکوه من؛ و مارانم نگهبانان من باشند و زهر جان دشمنانم، و مغز بُرنایان خوراک ایشان کنم! هه - این مِه مغان - دستور، جان به فردا نمی‌برد؛ مردک زن ترس! [هراسان] و آیا به راستی مرا

ضحاک را بازسازی کردم... پدر کشتن ضحاک وجود دارد. من فکر می‌کنم که بخش زنانش حذف شده است، در نتیجه بخش مادر حذف شده است چون با اخلاقیات جامعه بعداً تطبیق کند. حتی دختران هم معلوم نیست این وسط چکاره هستند. بعداً برای آنکه نقش زن‌ها کم شود، خیلی چیزها حذف شده و به نقش مردها اضافه شده است.^۴

به نظر می‌رسد ضحاک که بیضایی به آن اشاره می‌کند، احتمالاً پارسی است، در حالی که ضحاک شاهنامه تازی است. اپیزود نخست همان‌گونه که اشاره شد دوره پیش از تاریخ و پیش از اسلام را دربر می‌گیرد و بیضایی سعی کرده است در این اپیزود متنی روان و عاری از واژگان عربی ارائه دهد. بیضایی در



شاهانه که خواسته و زن را از آن همه می‌شمارد، معرف قیام مردم بومی ایران بر ضد اشرافیت آریایی باشد که در اسطوره‌ها به صورت قیام شاه بیگانه درآمده است.^۲ بیضایی در مورد منابع نگارش این سه بخش و مستندات قصه می‌گوید:

چرا باید سندیت پیدا کند؟ داستان ضحاک به نظرم در منابع اساطیری ما به طور کامل بیان نشده است. شاید منابع اساطیری ما در طول زمان از بین رفته و نیمی از آن باقی مانده است. فقط این مسئله هم نیست. فکر می‌کنم در طول زمان چیزهایی از داستان ضحاک کم و چیزهایی نیز به آن افزوده شده است. تصور می‌کنم در داستان ضحاک نقش زن‌ها حذف شده باشد، و فقط بازمانده‌هایی از آن در شاهنامه و نمونه‌هایی باقی مانده که زنان هیچ نقشی در آن ندارند. در آنجا هم فقط دو تا اسم هستند که اینها همسر ضحاک هستند. ولی اینکه چرا اینها باید همسران ضحاک می‌بودند، پرداخت نشده است. من براساس دانش اسطوره‌شناسی و دانسته‌های مربوط به آن دوره‌های تاریخی و پیش تاریخی داستان

وداهاست. در ادبیات پهلوی ضحاک مردی تازی است که به ایران می‌تازد و بر جمشید پیروز می‌شود و پس از هزار سال سلطنت جور و ستم، توسط فریدون در کوه دناوند (دماوند) زندانی می‌شود. اما در پایان جهان از بندرسته و گرشاسپ او را از بین می‌برد. و در ادبیات پهلوی، لقب بیوراسب می‌گیرد یعنی دارنده ده هزار اسب. پادشاهی طولانی او در زندان دماوند، این معنا را می‌دهد که عمری تا پایان جهان می‌یابد و این امر او را پر عمرترین فرد در اسطوره‌ها می‌سازد. در نوشته‌های فارسی و عربی گاه با ضحاک روبه‌رو می‌شویم که از او در شاهنامه خبری نیست؛ ضحاک که با رسیدن به فرمانروایی و از بین بردن جمشید، زمین‌ها را از مالکانشان ستانده و به دهقانان باز پس می‌دهد و زنان را نیز از آن عموم می‌شمارد. در این زمینه مهرداد بهار می‌گوید:

احتمالاً از دوره ادبیات پهلوی، شخصیت کهن نیم اسطوره‌ای - نیم تاریخی دیگری با شخصیت اژدهاگونه ضحاک، که همه اساطیری است درمی‌آمیزد و ضحاک - مار دوش - بازمانده‌ی اژی دهاک سه سر و پادشاه پدید می‌آید. ممکن است آن شخصیت



جهات؛ فی ماضی و حال - وکل انحاء العالم!

اپیزود دوم دارای نوعی تراژدی است و برخلاف بخش نخست که از زبانی حماسی برخوردار است، از فرم تعزیه بهره می‌گیرد. در این بخش ماهک و خورزاد در پی مترجم هزار افسان هستند و در این تلاش و جست‌وجو با مرگ او روبه‌رو می‌شوند. آنها در یک بازسازی به چگونگی مرگ او آگاه شده و از ظلم و جور که بر برادر و همسرشان رفته آگاه می‌شوند.

خورزاد: تعریف قصه‌های شهرزاد - باور نمی‌کنم - شوهرم به همین جرم مقتول ظلم شد و جسدش هنوز بر خاک است. متن این اپیزود نوعی نگاه مضمون‌گرا دارد و بیضایی به نظر می‌رسد قصد دارد به عظمت گذشته بپردازد و این شکوه را نشان دهد.

در بخش سوم، بیضایی نوعی طنز را به تصویر می‌کشد. طنزی که دوره قاجار را در برمی‌گیرد. روشنگر و رخسان دو خواهند که خود را برای مرگ آماده می‌کنند. روشنگر زنی که دانش آموخته است و آنچنان به فراگیری و آموزش علاقه دارد که زمانی که میرخان حکم بستن مکتبش را می‌دهد خودش را آتش می‌زند:

روشنگر: ولی او بود که در اجرای حکم، مامور بستن مکتب‌خانه بود؛ فقط او!
میرخان: تیغ زن اول این آبادی! صاحب زمین و زمان؛ و بازیچه فتوای دیگران!
رخسان: [سرگشته] تو را نمی‌فهمم
روشنگر: خیال کردی دیگران بهترند؟ کدام مردی هست که زنی را آتش نزده؟

رخسان: دوستش داری؟
روشنگر: خودش را بله؛ جهالتش را نه! [مصمم] مردی را تغییر بده که سرمشق دیگران است. آمد. صدای آمدنش! با پیشکار و پسکار و بگیر و ببند! - بیا، این کفن را بر من بپوشان که بر آن کلمات است.

رخسان: نام‌های خدا!
روشنگر: هزار و یک نام! (ص ۸۶)
اپیزود سوم به واقع دوره قاجار را به تصویر می‌کشد و آنچه از متن برمی‌آید، هدف، در جهالت نگاه داشتن است. بیضایی می‌خواهد بگوید که سواد برای زنان در این دوره مجاز شمرده



خوززاد الف قصص! خودش کجاست قربان فتوت، که این پیام فرستاد!

بیضایی هزار و یک شب را یک قصه ایرانی می‌داند که در ترجمه دچار دگرگونی‌هایی شده است، دگرگونی‌هایی که در مصر، سوریه، آفریقا و... پدید آمده و داستان‌های زیادی به آن اضافه شده است. بیضایی به این تغییرات و حذف و اضافه‌ها در متن می‌افزاید. در اپیزود دوم بیضایی قدرت را به چالش می‌کشد؛ قدرتی که از جهالت ناشی می‌شود، در حالی که در بخش نخست به قدرت از طریق حاکمیت می‌پردازد. وی در اپیزود دوم از واژگان عربی استفاده می‌کند. و شاید این امر به باور بیضایی ضرورت فضا و زمان حاکم بوده است. و دانستن زبان عربی یک ضرورت و نشان دانش به شمار می‌رفته است.

خوززاد: به ایران پهلوانی فراموش کرده‌اند و در گومگوی دادوستد؛ و ملغمه در زبان آورده‌اند. و من این غربت مختصر کار دست می‌فروختم برای نان!
شریف: زبان معاملات البته افصح و ابلغ السنه است از جمیع

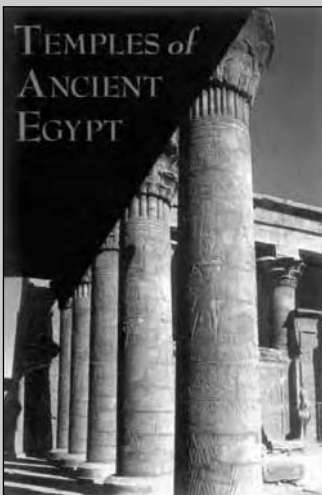
فردایی هست - و یا - این هزار و یکمین؟ [ترس را از خود می‌راند] نه! دیگر چه؟ (ص ۲۱)

بیضایی در هر سه اپیزود، می‌خواهد نشان دهد که هزار افسان وجود دارد، و منشأ هزار و یک شب است و عربی بودن هزار و یک شب را رد می‌کند. چنانچه در اپیزود دوم و در صحنه‌ای، برگنده‌ای، ملک التجار شریف بغداد نشسته است و کتابی جلد چرمین گشوده - با نقش و تذهیب و خط پهلوی در برگ‌های آن - را در هوا نشان می‌دهد، داریم:

شریف که این اصل است!
خوززاد: نعم - یا ملک التجار! [کتاب را نشان می‌دهد] هذا الاصل!

شریف: همین - ولا غیر!
خوززاد: تصدیق می‌کنم قربان درایتت. عمر و عزتت باقی. بله - همان که به ترجمه آورد.

ماهک [کتاب را نشان می‌دهد] هزار افسان!
شریف: به چه معنا؟



آرامگاه و معابد مصر باستان

دره شهر یاران و گنجینه‌های تب

کنت. ار. ویکس

آی. بی تاريس، ۲۰۰۱

در طول ساحل غربی رود نیل در (Luxor)، بزرگترین گنجینه‌های باستانی جای گرفته است. دره شهر یاران، مکان توت عنخ‌آمون و فرعونیه مصر؛ معابد عظیم رامسس بزرگ و (Hatshepsut)، آرامگاه‌های ملکه‌ها. در این میان تعدادی از باستان‌شناسان پیشگام در دنیا، در یک همکاری جمعی و با یک بررسی و مطالعه‌ی مشترک و جامع و وجود عکس‌ها و نقشه‌ها، کتابی ارزشمند و مصور را که به جهان باستان پرداخته و در عین حال راهنمایی است برای گنجینه‌های بزرگ تب (تبس) عرضه کردند.

کنت. ار. ویکس مدیر پروژه نقشه‌برداری در تب و پروفیسور مصرشناسی دانشگاه آمریکایی مصر کاوش‌ها و حفاری‌های گسترده‌ای در دره شهر یاران و نقاط دیگر نکر و پولیس انجام داده است. از همکاران دیگر او می‌توان از اچ. آلتن مولر، آی. بروک، م. ال. بیالی، ای هورنانگ و تی. ج. اچ جیمز نام برد. کتاب در ۴۳۲ ص، با جلد گالینگور، و با ۸۰۰ عکس رنگی به همراه نقشه به قیمت ۴۵ پوند در اکتبر ۲۰۰۱ منتشر شده است.

ISBN: 1850432973

نمی‌شده و برای زنان به منزله مکر است. در این بخش نکته‌ی مهم متحول شدن میرخان است، و روشنگری او مقصد اصلی است، موضوعی که زمان مدیدی جامعه ایرانی به آن دچار بوده است.

به نظر می‌رسد این باور وجود داشته و در طی زمان تلاش شده که مردم و به ویژه زنان از خواندن کتاب و به ویژه هزار و یک شب منع شوند. یک تفکر عمومی نیز در ایران بر آن بوده که هر کس هزار و یک شب را تا پایان بخواند می‌میرد! یعنی مردم واهمه دارند به این کتاب نزدیک شوند و بیضایی نیز به این نکته اشاره می‌کند.

میرخان: زنان نباید کتاب بخوانند. این سخن عقلای ماست! رخسان: زنان باید فقط حساب و کتاب شوهر نگه دارند. هنوز نمی‌دانی؟

روشنگ: بله این را گفتم و من اطاعت کردم، ولی تو چیز دیگری هم گفتی.

میرخان: هر چه گفته باشم نقل از عقلای ماست! روشنگ: تو گفتم مرگ در صفحات این کتاب است؛ و هر زنی که این کتاب بخواند به شب آخر نمی‌رسد!

میرخان: هاه بله! این حرف عقلای ماست که گفته‌اند کتابی است بدشگون؛ و مرگ پیش هنگام زنی راست که این کتاب بخواند. (ص ۹۸)

میرخان: شمشیر واکنم چون پیروزی تو بی شمشیر است! فردا غبار رویی مکتب‌خانه می‌کنیم، و تو آموزگار خوبی هستی شهرزاد که بی سرزنش می‌آموزی! [به بیرون] کسی نیست - که دفع بلا - دسته گلی از باغچه بچیند؟ [رخسان را پیش می‌فرستد] خدم و حشم را بگو و لوله کنند! شادی را به خانه راه دهید که مرگ از این در گریخت!

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- یشت ۵ - بند ۵ - ۳۳
- ۲- بیرونی، ابوریحان. آثار الباقیه. ص ۳ - ۲۹۲
- ۳- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست)، توس ۱۳۶۲، ص ۱۵۳
- ۴- هزار و یک شب ایرانی. گفت‌وگو با بهرام بیضایی. روزنامه شرق، ۸ مهر ۱۳۸۲، ص ۱۰